

درس دویست و پنجم:

ذکر بعضی نکات در باب اسباب و علل

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

تلمیذ: آقا با توجه به اینکه می‌خواهیم بگوییم معجزه انبیاء فقط از سلسله طولیه است و در سلسله عرضیه لازم نیست، این مسئله به هم نمی‌خورد؟!
استاد: مگر در اینجا اسباب نیست؟!
تلمیذ: اسباب و سنت به این شده که از طریق عرضیه هم باشد؟
تلمیذ: چه کسی گفته است؟
تلمیذ: چنانچه که داریم می‌بینیم در همین چیزها؟
استاد: این قضیه کجا نوشته است؟
تلمیذ: الآن در همین مسائلی که انسان به وجود آمده چطور به وجود آمده.
استاد: دفعی به وجود آمده است.
تلمیذ: نه غیر از حضرت آدم، ماها! ما الآن این طرق عرضی را طی نکردیم؟!
استاد: فرقی نمی‌کند، حضرت عیسی چطور بوده است؟! خلقت‌هایی که جنبه‌های غیر عادی دارد چطور بوده است؟! اصلاً به طور کلی، این «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ بِأَسْبَابِهَا»^۱ از یک جهت معنای عرفی دارد که دارند این معنا را لحاظ می‌کنند، این یک مسئله عرفی و اخلاقی و تشریعی است، بر اینکه هر شخصی باید به دنبال تکلیف برود و به دنبال وظیفه خودش اقدام به آن تکلیف بکند. خلاصه ننشیند به اینکه مثلاً از بالا و پایین برایش روزی بیاید و مسائل حل بشود بلکه باید به دنبال کار برود تا اینکه از راه اسباب ظاهر برایش پیدا بشود.

۱. الکافی، ج ۱، کتاب الحجّة، باب معرفة الإمام والردّ إليه، ص ۱۸۳، ح ۷:

«عَنْ رُبَيْعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأَشْيَاءُ إِلَّا بِأَسْبَابٍ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا وَجَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحًا وَجَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْمًا وَجَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَابًا نَاطِقًا عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَجَهْلُهُ مَنْ جَهْلُهُ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَحْنُ». ترجمه:

«رُبَیعی بن عبد الله از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که خداوند اِبا دارد که اشیاء را جاری کند به جز به وسیله اسباب. به همین دلیل، برای هر سببی، شرحی قرار داده است و برای هر شرحی، علمی قرار داده است و برای هر علمی، دروازه ناطقی قرار داده است. هر کسی که آن را بشناسد که شناخته و هر کسی که بدان جاهل باشد که جاهل است. آن باب و دروازه، رسول خدا صلی الله علیه و آله و ما ائمه معصومین است.»

تعلق مشیت خدا بر حرکت نظام عالم طبق علل و اسباب

یائیکه فرض کنید وقتی که مریض می شود در خانه اش نشیند، بگوید: خدایا خوب کن! باید بلند شود نزد دکتر برود و دارو و درمان کند؛ از همین علفها و گیاهها و قرصها و کپسول بخورد تا خوب بشود و همین طور مشیت خدا بر این تعلق گرفته است که نظام عالم بر طبق علل و اسباب حرکت کند. این یک معنایی است که در این گونه امور این عبارت به کار می رود؛ در تکاهل، تساهل، مسامحه، إهمال و این گونه موارد، اما معنای حقیقی و واقعی او این است که هر امری که از طرف خداوند در این عالم نزول پیدا می کند، یک سلسله اسبابی را خواهی نخواهی طی می کند تا اینکه در این عالم تقرر و حدوث پیدا کند. طفره محال است؛ یعنی یک مرتبه یا یک امر قبل از اینکه مرتبه ای را ببیماید به مرتبه دیگر بیفتد. و اما اینکه آیا در خود این عالم هم ما یک نظم واحد را به یک نسق واحد مشاهده کنیم [این طور نیست] و ما در همین جا یک هم چنین چیزی نمی بینیم. چه کسی هم چنین مطلبی را گفته است؟! شما بچه ای را که رحم مادر است، یک وقت می بینید که ده ماهه به دنیا می آید، یک وقت نه ماهه، یک وقت شش ماهه، یک وقت هفت ماهه، چنین چیزی نیست که حتماً باید رأساً نه ماه باشد.

یائیکه فرض کنید فلان گیاه اگر زمین، زمین مساعد باشد یک هفته ای سبز می شود و بالا می آید، اگر زمین نامساعد باشد دو ماه طول می کشد تا این بالا بیاید. یک نظم واحد نداریم. به طور کلی تمام مسائلی که در عالم طبع انجام می گیرد بر اساس یک تأثیر و تأثراتی است که اینها دست به دست هم می دهند تا این نشئت پیدا کند. حالا یک وقتی تسریع در این مطلب است و یک وقتی ببطء^۱ در این مسئله است؛ بر حسب آن چیزی را که اقتضا می کند و آن مشیت الهیه ای که در آن مظهر جلوه کرده است.

مثلاً شما تب می کنید و یک دارویی می خورید که بعد از یک هفته تب شما را تمام می کند و یک وقتی یک قرص می خورید تا شب خوب می شوید. این «تمام»، «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرَى الْأُمُورُ بِأَسْبَابِهَا» هست، متنها سبب «قوی» داریم و سبب «اقوی» داریم یعنی این تأثیری که این قرص دارد ایجاد می کند، این تأثیر که بدون مشیت خدا نیست بلکه عین مشیت خدا است متنها چون این علت برای قلع و قمع میکروب یا آن ویروس قوی تر است در عرض دوازده ساعت تب شما را تبدیل به صحت و سلامتی می کند ولی [اگر] همین قرص را شما تبدیل به یک قرص دیگر کنید یا این گیاه را تبدیل به یک گیاه دیگر کنید، چون مشیت خدا در آنجا به نحو غیر اقوی در جریان است لذا اثر این را ندارد، اثرش کمتر می شود پس ما در همین عالم همین را داریم مشاهده می کنیم. حالا اگر یک قرص درست کردند که بعد از یک دقیقه شما خوب شدید، آیا این خلاف «أَبَى اللَّهُ أَنْ

^۱ . لغت نامه دهخدا: «بطء: درنگی و آهستگی.»

يَجْرَى الْأُمُور بِأَسْبَابِهَا» است؟! اگر یک قرص به شما دادند که پنج ثانیه بعد خوب شدید یعنی همین که این قرص در معده شما رفت تب شما اصلاً خوب شد اینکه خلاف نیست پس آن وقت چطور شد؟! آن قرص که می خوردید و بعد از پنج ثانیه خوب می شوید این در اینجا «يَجْرَى الْأُمُور» نیست اما اگر شخصی یک حمد بخواند و این حمد شما را بعد از پنج ثانیه یا دو ثانیه خوب کند این خلاف «يَجْرَى الْأُمُور» است؟! چه فرق می کند؟! اگر ما مسئله را این بدانیم که اراده و مشیت خدا آمده و در این شیء خارجی نزول پیدا کرده است و او موجب بهبودی این مسئله است، چرا آن اراده و مشیت خدا در نفس آن شخصی که دارای نفس پاک است جلوه پیدا نکند و تأثیر نگذارد؟! این هم خلاف «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرَى الْأُمُور بِأَسْبَابِهَا» نیست. همان طوری که آن برای بهبودی علت است نفس این شخص صافی ضمیر هم برای بهبودی علت است منتها ممکن است هر چیزی دارای علل مختلفی باشد همان طور که برای رفع سرماخوردگی ممکن است راه های مختلفی وجود داشته باشد؛ من باب مثال یک راه این است که شما قرص بخورید، یک راه این است که در آب سرد بروید تا حرارت بدنتان پایین بیاید. یک راه به این است که فرض کنید فلان گیاه را بخورید یا به این است که فلان شیاف و فلان چیز را اماله کنید. اینها همه راه های مختلفی هست برای اینکه این سرماخوردگی شما رفع بشود و در تمام اینها مشیت خدا وجود دارد، یکی از این راه ها هم همان اراده شخص پاک است؛ آن شخصی که دلش پاک است اراده می کند و بهبود پیدا می شود. چرا ما دو بینیم و «يَجْرَى الْأُمُور» را حتماً به علل مادی منحصر کنیم؟! اصلاً علل مادی دیدن در اینجا غلط است چون ماده که مؤثر نیست بلکه مؤثر عبارت از مشیت الهی است که آن مشیت الهی به این شیء خاص، به این کپسول خاص، به این آنتی بیوتیک خاص یا به این علف و گیاه خاص تعلق پیدا می کند.

خارج نبودن معجزه از ممشای طبیعی و علیت

اگر مشیت الهی تعلق پیدا نکند یک کیلو هم به این مریض بخورانید به اندازه یک درجه و عشر درجه هم تب پایین نمی آید. این به خاطر این است که مشیت به این تعلق نگرفته است. بنابراین اصلاً مسئله معجزه خارج از ممشای طبیعی و ممشای علیت نیست. اینکه طبعیون مطرح می کنند به اینکه هر چیزی که در این عالم انجام می گیرد باید براساس سلسله علیت باشد پس معجزه انبیاء خارج از قضیه علیت است و جواب می دهند که سلسله علیت در اینجا هست الا اینکه آن سلسله علیت یک زمان بسیار کوتاهی را در معجزه طی می کند نسبت به زمان بسیار بلندی که در روال عادی است. این جواب اصلاً به طور کلی خالی از تأمل است، به جهت اینکه سلسله علیت به جای خودش محفوظ است و دست نخورده است. اینکه شما می گوید: حتماً این امر باید براساس علل مادی تحقق پیدا کند! نه خیر، چه کسی گفته است که براساس علل مادی تحقق پیدا کند؟! علل همیشه از ناحیه بالا است و پایین می آید و نزولش در اینجا لازم نیست که حتماً مسبوق به سابقه

باشد بلکه ممکن است بدون مسبوق به سابقه هم انجام بگیرد. این دیگر هیچ...

تلمیذ: ... در حقیقت هر عالمی که می بینیم سلسله عرضیه هست، نیست؟

استاد: همه اش طولیه است، همه اش طولیه است منتها از باب یک حرکت شبه حرکت جوهری؛ در خیلی از موارد، حرکت، حرکت جوهری است! حالا ما اسمش را شبه او یا نظیر او بگذاریم، این علل یکی پس از دیگری صورت های نوعیه ای که به آن ماده می دهد او را قابل می کند برای قبول فعلیت مستقبل که دائماً مستقبل بیاید و این حوادث یکی یکی پیدا بشود. حالا حرکت یا حرکت جوهریه در اینجا هست مثل اینکه این شیئی که می خواهد به وجود بیاید، این درختی که می خواهد به وجود بیاید براساس حرکت جوهریه از این دانه به گیاه تبدیل می شود و بعد تنه پیدا می کند رشد پیدا می کند، یک دفعه آن دانه گیاه تبدیل به درخت نمی شود، یا اینکه فرض کنید براساس تغییر و تحولات کیفی یا کمی یا عوارض دیگر بدانیم که یک سلول بدن به واسطه تغییر و تحولاتی که در او پیدا می شود، به سوی مرض حرکت می کند یا از مرض دوباره به سوی صحت خودش برمی گردد، این حرکت رفت و برگشت یک حرکتی است که در کیف او پیدا می شود، شبیه یک حرکت جوهریه است که آن حرکت جوهریه تبدل ذات به ذات دیگر است و تبدل نوع به نوع دیگر است و تبدل صورت نوعیه به یک صورت نوعیه و فصلیه دیگر است. رفت و برگشت این حرکت عبارت از همان اراده و فیض پروردگار است که دارد این را به این سمت یا به آن سمت برمی گرداند. مگر الآن آن علتی که موجب شده است که این به آن سمت برگردد خارج از اراده و مشیت خدا دارد کار انجام می دهد؟! مگر آن میکروب یا ویروس خارج از اراده و مشیت خدا دارد کار انجام می دهد؟! الآن در بدن شما هزارتا میکروب و ویروس هست اما به آنها گفته اند که دست نگه دار اما به وقتش یک دفعه می بینید، درآمد! اینکه من باب مثال شخص یک دفعه سرطان می گیرد، از کجا معلوم که یک دفعه سرطان می گیرد؟! نه، الآن سرطان در او وجود دارد منتها به او می گویند که فعلاً صبر کن! اینجا تشریف داشته باش تا به وقتش صدایت می زنیم، فلان ویروس الآن در اینجا وجود دارد به او می گویند که فعلاً برو آن گوشه کبد بایست و تکان نخور، دور خودت هم یک هاله بکش، وقتش که رسید صدایت می کنیم و شروع به فعالیت کن، فعلاً وقتش نیست. حالا در این وسط مسائلی هست؛ یک صله رحم بکنید، یک پرده می افتد، کسی را اذیت بکنید پرده کنار می رود، یک انفاق بکنید یک قضیه اتفاق می افتد، یک عیادت مرضی بکنید یک تأثیر دارد همین طور در اینجا قرار می دهد. البته نمی خواهم بگویم که اینها حتماً تأثیر در قسمت سلامت است بلکه در قسمت عافیت است، آن مورد [عافیت] مورد نظر است. در هر صورت مثلاً یک صدقه بدهید تا میکروب می خواهد سرش را بالا کند تق در کله اش می زند دوباره آن میکروب پایین می رود و خودش را در همان محفظه ای که بود مخفی می کند. اگر یک مال یتیم را بخورید دوباره آن بلند می شود و رشد می کند، می گوید: هان! مال یتیم را خورده ای؟! شروع به فعالیت می کند، دوباره اگر بروید توبه و استغفار

کنید، دوباره فعالیت خودش را متوقف می‌کند. همین‌طور یک عالم از تغییر و تغییرات در بدن شما دارد کار انجام می‌دهد و از یک میلیارد میلیاردش هم ما خبر نداریم که الآن مثلاً در مغز ما چه خبر است؟! شما خیال می‌کنید این سیتی اسکن‌ها و ... همین دو هفته پیش ما می‌خواستیم برویم تهران یک عکس برداریم ما را یک جا فرستادند و گفتند: برو آنجا سیتی اسکن کن. چون آنجا کوپنی بود پنج شش تومان می‌گرفتند، برای یک ماه و نیم دیگر وقت گذاشتند و گفتند: برو یک ماه و نیم دیگر بیا! حالا اگر مریض بمیرد، بمیرد مسئله‌ای نیست! برای بعضی‌ها بیمارستان خصوصی فی‌الحال درست می‌شود اما برای بعضی‌ها برو یک ماه دیگر بیا! بسیار خوب، بعد ما دیدیم نمی‌شود صبر کرد الآن لازم داریم. آن بنده خدایی که متصدی بود رفت یک سیتی اسکنی پیدا کرد که ده یا یازده تومان می‌گرفت. گفت که می‌گویند: همین الآن بیا! گفتم: چرا [این قدر زود]؟ گفت: آن سیتی اسکن بود، این سیتی اسکن است! اسکن زود راه می‌اندازد! اسکن را بده بیاید، کار تو زود راه می‌افتد! ما مجبور شدیم به جای سیتی اسکن، سیتی اسکن برویم! اتفاقاً دکتر تعجب کرد و می‌گفت: چه عکس‌های خوبی است تا حالا برای ما چنین عکس‌هایی نمی‌آوردند! گفتم: ما سیتی اسکن رفتیم! گفت: چه؟! گفتم: سیتی اسکن! گفت: حاج آقا سیتی اسکن بفرمایید، گفتم: نه، شما اشتباه می‌فرمایید؛ من درست می‌گویم، آنجا که شما ما را فرستادید سیتی اسکن بود، یک ماه و نیم دیگر باید جواب این را برای شما می‌آوردیم اما اینجا که رفتیم اسکن است! گفت: آهان فهمیدم! فکر کرد ما نمی‌فهمیم! می‌خندید، بعد دیگر دید ما با او راه می‌آیم شروع کرد با ما راه آمدن و سه ربعی خلاصه باهم بودیم! خلاصه، جریان این‌طوری است!

تمام اینها همه کشک و پشم است. حالا شما برو بگو یک دستگاه‌هایی آمده است؛ ام، آر، آی و چه و فلان. ما رفتیم تهران از آقا برای آئورتشان گرفتیم.

مگر آن ام، آر، آی که از آقا گرفتند خوب نشان نداد؟! گفت: بله، یک چیزی بوده است اما خوب شده است ولی همانی که خوب شده بود پاره شد. همان وقتی که قرار است این پاره بشود، می‌شود. [دکتر] قشنگ به ما نشان می‌داد که معلوم نیست این باشد، معلوم نیست آن باشد، حالا اگر هم بوده معلوم می‌شود یک نسجی در اینجا آمده و این نسج گرانولی باعث شده است که این پوسته ترمیم پیدا کند و هیچ‌گونه مشکلی نیست! خداوند می‌گوید: نه، کور خوانده‌ای! من آن را برای عصر جمعه نگه داشتم! گفتم: بمان، بمان، بیا، بیا، تق یک‌دفعه همین‌جا شروع می‌کند! نه ام، آر، آی، نه سیتی اسکن، نه اسکن، نه بالاتر از او، نه این چکاپ که می‌گویند: از کله و موی سر تا آن ناخن پا میل به میل می‌گذرد و سرطان را در نطفه نشان می‌دهد و سلول و ... تمام این حرف‌ها کشک است آقا! خدا بالاترش را دارد، صد برابر، اما نشان نمی‌دهد، مگر اینها می‌توانند در کار خدا دخالت کنند؟! بنده خدا تو خیال می‌کنی اسکن و اسکن و فلان و این حرف‌هایی که درست کرده‌ای

غیر از اراده خدا است؟! اینها با اراده خدا درست شده است احمق! اگر خدا در کلمات نمی انداخت تو پیچ را این طور نمی پیچاندی، سیم را این طور رد نمی کردی، چه کسی در کلمات انداخته است؟! همه را او در کلمات انداخته است. آن وقت تو داری به کارش سبقت می گیری؟! این خیلی عالی است! خود او در کلمات انداخته که این را درست کنی، آن وقت ما می خواهیم با این از تقدیر سبقت بگیریم، خیلی احمقانه است! اینها همه اش در جای خودش محفوظ است.

معنا و کیفیت تفویض امور به خدا

لذا کاری که سالک باید انجام بدهد این است که تفویض امور به خدا بکند؛ تفویض یعنی یک وظیفه ای هست بر اینکه انسان انجام بدهد مثلاً صبحانه ای بخورد، نان و پنیری بخورد من باب مثال حالا گرسنه نماند و فلان. بله یک وقت سمّ عقرب و مار است، می گویند: نخور، یک وقت شما بیایید تمام فکر و ذکر را بگذارید در اینکه این در این وقت و در این ساعت و با این خصوصیت، صلاح است، صلاح نیست، این تمام فکر و ذکر را به شکم گذاشتن است و ما در رسم اولیاء و اینها، ندیدیم که اینها این قدر در این شکمیات و اینها بخواهند دقت کنند؛ می گرفتند می خوردند. حالا یک وقتی دکتر نهی می کند آن وقت دیگر وظیفه پیدا می شود و واقعاً مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در این قضیه خیلی دقیق بودند، می گفتیم: آقا چرا نمی خورید؟! می فرمودند: ما را نهی کرده اند. حالا همان کسی که نهی می کند سال دیگر می گوید: ای داد به شما اشتباه گفتم شما باید این کار را بکنید متها این کار را هم بکنید، آقا دوباره برمی گردند، دوباره این کار را می کنیم، این کار را می کنیم! حالا خودشان می دانند که او چیزی سرش نمی شود. اما ما طبق وظیفه داریم عمل می کنیم، وظیفه است و ظاهر هست. ایشان یک مدتی یک پرهیزی داشتند، هزارتا ضعف و فلان و این حرف ها، بعد فهمیدند که اصلاً این پرهیز اشتباه بود یعنی آقایان - ماشاءالله نوابغ ما! - اشتباه داده بودند و گفتند: این راهش نیست بلکه راهش این است که شما هرچه می خواهید بخورید، این قرص ها را هم بخورید که بدن بتواند مقاومت کند. حالا همین ها فردا برمی گردند یک چیز دیگر می گویند، خب بالأخره مسئله ای نیست. بالأخره اینها مأمورهای خدا هستند، یک طوری باید با عزرائیل همکاری کنند!

خلاصه در رسم اینها این نبوده است. آقا بادمجان ضرر دارد یا دو چیز است که مفسده آنها بیش از مصلحت آنها است؛ یکی بادمجان، یکی هم گوجه فرنگی است. ما این همه روایت مثل حضرت سجاد علیه السلام راجع به بادمجان داریم،^۱ حالا اگر اصلاً هیچ چیزی هم نداشتیم، همین آقای حداد خودمان به زنش

^۱ . بحار الأنوار، ج ۶۳، تنمة کتاب السماء و العالم، أبواب القول، باب ۸، ص ۲۲۴:

«عن الصادق عليه السلام قال: رُوي أنه كان بين يدي سيدي علي بن الحسين عليهما السلام

می گفت: هر وقت بادمجان آمد، دیگر از من سؤال نکن چه درست کنم! خیلی این را دوست داشتند چقدر هم سن و عمرشان بود؛ ماشاءالله هشتاد و چند سال هم عمر کردند و مزاجشان هم مزاج قوی بود. این طور هم نبود که حالا ببینند این برایشان خوب است ضدش را بخورند، همین طور عادی می خوردند.

یک وقتی نهی داریم در یک قضیه ای در یک مسئله ای [آن یک مطلب دیگری است] لذا ما از اوّل با بعضی از این دوستان در این قضایا و مسائل گفتیم که عادی بنشینید، بخورید. این چیزهای من درآوردی و عجیب غریب چیست؟!

یک روزی خانه یک بنده خدایی رفته بودیم. گفت: بیایید جگر درست کنیم، گفتیم: لابد مثل آدم بلند می شود درست می کند... این خاصیتش با آب پز نمی رود آن با کباب نمی رود و فلان، گفتیم: این چرندیات را کنار بگذار، این کباب که بهتر از فلان است. همه جگرها را در سطل خاک ریخت و یک نفر هم نخورد! سفت، سفت مثل چدن بود! آن این طور بهتر است و این این طور بهتر است، همین شخص که می گفت: این طور بهتر است بیچاره مبتلا به سرطان شد و مُرد.

حالا مادر این بنده خدا می گفت که من می گفتم: این بچه من اصلاً سرطان نمی گیرد چون این طور دارد نسبت به تغذیه اش دقت می کند. ما کجای کار هستیم آقا؟! هزارها علل و اسباب داریم که اینها دارند در این عالم می روند و می آیند؛ عالم تصادم، عالم تضارب، عالم رفع، عالم نصب، عالم جعل، دائماً همین طور دارند کار انجام می دهند. یک علت از این طرف می آید یک علت از آن طرف زیرش می زند، یک چیز این طرف می آید یک چیز از آن طرف زیرش می زند. انسان یک گناه انجام می دهد یک چیز می آید، یک کمک به فقیر می کند و... یعنی اینها همه در آن عالم ملکوت تضاربی که - در عالم ملکوت - دارند و این به آن می زند و آن به او می زند و این به او می زند تا یک دفعه تقش درمی آید یعنی بعد از سی سال تقش درمی آید یا چنان محکم می زند که همین امروز مثلاً دیگر کلکش کنده می شود!

ما فقط چشم را به جلوی پای مان انداخته ایم و داریم همین را می بینیم؛ همین کپسول و همین قرص را داریم می بینیم. بابا بالا بیا و به باطن و ملکوت این نگاه کن که الآن ملکوت این کپسول در چه وضعی است؟!

بَادَنْجَانٌ مَقْلُوبٌ بِالزَّيْتِ وَ عَيْنِيهِ [عَيْنُهُ] رَمِدَةٌ وَ هُوَ يَأْكُلُ مِنْهُ قَالَ الرَّاَوِي: فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تَأْكُلُ مِنْ هَذَا وَ هُوَ نَارٌ؟! فَقَالَ لِي: أَسْكُتْ! إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: الْبَادَنْجَانُ مِنْ شَحْمَةِ الْأَرْضِ وَ هُوَ طَيِّبٌ فِي كُلِّ شَيْءٍ يَقَعُ فِيهِ.»

«امام صادق علیه السلام فرمودند که در برابر امام چهارم بادنجان سرخ کرده با روغن زیتون بود و چشم آن حضرت به درد آمده بود و از آن می خورد، راوی گوید: گفتم که یا ابن رسول الله از این می خوری که آتش است؟! فرمود: خاموش، پدرم از جدم برایم باز گفته که بادنجان پیه زمین است و خوب است برای هر چه در آن افتد.»

چه مأموریتی دارد؟! چه مأموریتی به [عهده] او گذاشته شده است! به باطن این قضیه باید نگاه کنیم، آن وقت اگر این طور شد، دیگر انسان راحت است یعنی همه چیز می خورد. بعد هم که بالأخره یک روزی باید رفت دیگر! حالا چه با تصادف چه با سکتۀ چه با تب چه با نمی دانم...! انسان [نباید] در این مسائل پایبند شود.

لذا این «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرَى الْأُمُورُ بِأَسْبَابِهَا» عیناً واقعیت دارد و به تمام معنی الکلمه واقعیت دارد و اصلاً جای خدشه نیست منتها ما [باید] سبب را بشناسیم که چیست، آیا سبب فقط سبب مادی و ظاهری است؟! اینکه خودش بدون اراده او کمیتش لنگ است. سبب چیست؟! سبب یعنی عالم اسباب، عالم مقدرات که اینها در تضارب یا در تأیید با همدیگر یک حادثه‌ای را در عالم پدید می آورند یا از وقوع یک حادثه در عالم جلوگیری می کنند، این می شود عالم اسباب و اسباب هم مختلف است؛ یک وقت سبب، سبب مادی است که تازه آن تحت یک سبب معنوی است یعنی شما خیال می کنید «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرَى الْأُمُورُ بِأَسْبَابِهَا» الآن سبب مادی است؟! چیست؟! همین شما برای رسیدن به یک سبب مادی کمیتتان لنگ است، چون از آنجا شما قرار نیست به سبب مادی برسید. مثلاً بچه شما در حوض می افتد و خفه می شود، یک ربع دیگر باید به این تنفس بدهند شما می آید هرچه در کوچه و خیابان نگاه می کنید یک ماشین پیدا نمی کنید یک ربع در خیابان می ایستید وقتی که یک ربع تمام شد یک تاکسی می آید شما را به بیمارستان می برد، مگر سبب، سبب مادی نیست؟! شما یک ناراحتی پیدا می کنید بچه تان دارای یک ناراحتی می شود بلند می شوید داروخانه می روید، هر داروخانه‌ای که می روید می گویند: نداریم، وقتی به خانه برمی گردید بچه شما از دنیا می رود. اینها سبب مادی است دیگر. چرا دارو پیدا نشد؟! چون قرار نیست، یعنی قرار نیست شما به همین سبب مادی برسید ولی در جای دیگر با اولین تماسی که انسان می گیرد، یک دفعه می بیند مسئله جلوی او پیدا شد و او را به مقصد رسانید. بعد ما می گوییم که ما به واسطه این به نتیجه می رسیم، نه او از آنجا اشاره شده است، اگر اشاره نشده بود سه ساعت معطل تاکسی می شدی! پس تمام آنچه که در عالم دارد انجام می شود براساس سلسله عللی است که در بالا نحوه تنسيق آنها به سمت معلولیت و تأثیر رقم می خورد تا اینکه آنها تأثیر می گذارند یا جلوی تأثیر را می گیرند. این نحوه سلسله علل در سلسله اسباب است.

تلمیذ: ربط حادث به قدیم براساس همان خلق جدید است دیگر؟

استاد: بله، بله.

تلمیذ: تا اینکه آن قضیه اثبات نشود ما این ربط حادث به قدیم را هم نمی توانیم اثبات کنیم؟

استاد: بله، بله نمی شود.

تلمیذ: در سلسله عرضیه فرمودید که...

استاد: ما اصلاً سلسله عرضیه نداریم. سلسله عرضیه یک سلسله‌ای هست به جای خودش؛ در هر عالمی

یک سلسلهٔ عرضیه هست این عالم طبع هم برای خودش یک سلسلهٔ عرضیه دارد ولی صحبت در این است که هر حرکتی که در این سلسلهٔ عرضیه پیدا می‌شود - چه حرکت در کم، چه حرکت در کیف، چه حرکت در مکان چه حرکت در این، چه حرکت جوهریه - تمام این حرکتهایی که در این عالم پیدا می‌شوند هر حرکتی که آن حرکت موجب حدوث یک پدیده‌ای باشد و به فعلیت رسیدن یک استعدادی باشد یک سر نخ به صورت مثالی و ملکوت خودش دارد. آنجا طناب تکان خورد و این دانهٔ سیب شروع به حرکت کرد یعنی آن ارتباطی که الآن بین دانهٔ سیب و ملکوت خودش هست این دانهٔ سیب را به حرکت درآورد. آن ارتباط باعث شد که در کلهٔ این آقای باغبان بیندازد تا برود از فلان شیشه آن دانهٔ سیب را بردارد و در باغچه بکارد، اگر آن نبود آن آقا هم دنبال آن شیشه نمی‌رفت و اصلاً چه بسا آن شیشه محو می‌شد. آن وقت آن دانهٔ سیب برای خودش یک ملکوتی دارد که آن ملکوت دارد انجام می‌دهد، جنبهٔ قابلیت دارد، از آن طرف این آقا یک ملکوتی دارد که در کلهٔ این می‌اندازد که به طرف این بیاید، از آن طرف یک ملکوتی خارج از این است که آن شیشه را در جلوی این دارد قرار می‌دهد، از آن طرف یک ملکوتی در آن باغچه است که دارد خاک را آماده می‌کند برای اینکه این را قرار بدهد. یک دفعه شما نگاه می‌کنید یک میلیارد ملکوت دارند با همدیگر کار انجام می‌دهند تا یک دانه [رشد کند] اصلاً یک دفعه انسان دیوانه می‌شود وقتی که می‌بیند چیزهایی که در مشرق و مغرب هستند و باهم افتراق دارند در ملکوت دارند با همدیگر کار انجام می‌دهند. در اینجا افتراق دارند اما در آنجا با همدیگر کار انجام می‌دهند. آن در مشرق عالم هست دارد برای اینکه در مغرب عالم هست کار انجام می‌دهد ولی خودش نمی‌فهمد. آن در فلان کرات هست اما دارد برای این چیزی که در اینجا هست کار انجام می‌دهد. این برای او انجام می‌دهد و و و و، یعنی این قدر این عالم، عجیب به هم پیوسته است که هیچ کامپیوتری نمی‌تواند نسبت بین این اجزای این عالم را این قدر محاسبه کند. روایت داریم وقتی که طالب علم، علم یاد می‌گیرد و به دنبال علم می‌رود «**إِنَّهُ يَسْتَغْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْخُوتِ فِي الْبَحْرِ**»^۱ این روایتی است که در اوّل معالم هست،^۲ حضرت در اینجا مبالغه نکرده‌اند بلکه واقعیت را می‌گویند. یعنی وقتی که طالب علم می‌رود و به دنبال بحث می‌رود، ملکوت آن «**سَمَكِ فِي الْبَحْرِ**» وقتی که به آن متصل می‌شود آن اشتداد وجودی که الآن دارد به واسطهٔ این پیدا می‌شود را احساس می‌کند و چون از او بهره‌مند می‌شود برای طالب علم دعا می‌کند. اگر بهره‌مند نشود می‌گوید: به من چه مربوط است. چرا من برایش دعا کنم؟ چیزی که به من نمی‌رسد مگر احمق هستم دعا کنم، پی کارش برود. چون آن «**سَمَكِ فِي الْبَحْرِ**» دارد از او بهره‌مند

۱. الکافی، ج ۱، کِتَابُ فَضْلِ الْعِلْمِ، بَابُ ثَوَائِبِ الْعَالِمِ وَ الْمُتَعَلِّمِ، ص ۳۴، ح ۱؛ الأُمَالِی (للمفید)، ج ۱، المجلس الرابع، ص ۲۸.

ح ۱.

۲. معالم الأصول، ج ۱، ص ۱۷.

می‌شود دعا می‌کند. این طالب علم علمی که [یاد می‌گیرد] به بالا می‌رود و در آن ملکوت یک اثری ایجاد می‌کند، ماهی به توسط اتصالش با ملکوت خودش این معنا را احساس می‌کند و بهره‌مند می‌شود و برای استجلاب فیض بیشتر دعا می‌کند برای اینکه این بیشتر درس بخواند! همه او را دعا می‌کنند. چرا؟! چون آن عالم، عالم وحدت است دیگر اینجا خیلی مسائل پیدا می‌شوند مثل آن احادیثی که داریم اگر کسی گناه بکند ولی آدم خوبی باشد گناه او در عالم ظلمت می‌رود و چیزی نصیب این نمی‌شود و آن شخصی که بد است و کار خوب انجام می‌دهد، خوبی او در عالم حسنات می‌رود و چیزی نصیب این نمی‌شود. اگر باطنش به اصطلاح باطن بدی باشد ولی در عمل یک کار خوبی انجام بدهد و...^۱

اینها همه اشاره به این قضیه است که چون آن عالم، عالم وحدت است لذا هر چیزی در جای خودش قرار می‌گیرد، آن وقت افرادی که به آن عالم می‌روند از او بهره‌مند می‌شوند لذا می‌گویند: اگر می‌خواهی چیزی نصیب شود، صلواتی را که می‌خواهی بفرستی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بفرست، وقتی برای پیغمبر فرستادی اگر درجه او بالا برود به تو هم می‌دهند و در پرونده تو هم می‌نویسند یعنی وقتی که چیزی نصیب حضرت شود به همه پخش می‌شود اما اگر برای خودت بخوای دعا کنی این طور نیست بلکه آن جنبه نفسانی و اینها در کار است.

تلمیذ: علمی که می‌گویند منظور علم الهی است دیگر؟! علم فقه، فلسفه و اینها [که نیست].
استاد: بله، فرقی نمی‌کند. اگر فقه و اینها هم برای رضای خدا و اینها باشد چه فرقی می‌کند؟! کسی که برای رضای خدا فقه بخواند و برای رسیدن به مطلوب و برای دست‌گیری از مردم، این هم علم الهی است. فقط عرفان که منظور نیست. خصوص عرفان مگر چیست آیا آن علم الهی است؟! اینهایی که این همه فلان کردند و....

اللهم صل علی محمد و آل محمد

^۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۶۰۹.